



قایق بی صداقتی

جَنُونَه به همه دروغ می‌گوییم
به میزه به خودمان

نویسنده: دن اریلی

مترجم: مرضیه سادات کاظمی



انتشارات گوتنبرگ

سرشناسه: آریلی، دن

Ariely, Dan

عنوان و نام پدیدآور: حقایق بی صداقتی: چگونه به همه دروغ می‌گوییم به ویژه به خودمان / نویسنده دن آریلی؛ مترجم مرضیه سادات کاظمی.

مشخصات نشر: تهران: گوتنبرگ، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۱۷۲ ص.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۶۱۹-۹۴-۳

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: The (honest) truth about dishonesty: how we lie to everyone--especially ourselves [۲۰۱۲].

عنوان دیگر: چگونه به همه دروغ می‌گوییم به ویژه به خودمان.

موضوع: درستی

Honesty

موضوع: حق و باطل

موضوع: Right and wrong

شماره افزوده: کاظمی، مرضیه سادات، ۱۳۵۸ - مترجم

رده بندی کلاسه: ۱۳۹۶ BJ۱۵۳۳/۵۴۴

رده بندی -یوی: ۱۷۷/۲

شماره کتابشناسی ملی: ۴۷۸۴۲۲۰



شارات گوتنبرگ

حقایق بی صداقتی

چگونه به همه دروغ می‌گوییم به ویژه به خودمان

نویسنده: دن آریلی

مترجم: مرضیه سادات کاظمی

نوبت و تاریخ چاپ: اول ۱۳۹۶

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۶۱۹-۹۴-۳

شمارگان: ۲۰۰ نسخه

قیمت: ۱۷۰۰۰ تومان

کلیه حقوق برای مترجم محفوظ است. هرگونه استفاده از کل یا بخشی از مطالب کتاب به هر شکل ممنوع است و متخلفان به موجب قانون تحت پیگرد قرار خواهند گرفت.

مراکز پخش:

تهران - خ انقلاب - مقابل دانشگاه تهران - پلاک ۱۲۱۲ - تلفن: ۰۲۱۶۶۴۱۳۹۹۸

مشهد - خ احمد آباد - مقابل محتشمی - انتشارات جودان خرد - تلفن: ۰۵۱۳۸۴۳۴۵۲۷

فهرست مطالب

۱	مقدمه: چرا دروغ اینقدر دل چسب است؟
۲	درباره علت دروغگویی چه می دانیم؟
۳	زندگی در دنیای SMORC
۴	فراخوان طرفداران هنر
۷	فصل اول: آزمون مدل ساده جرایم منطقی
۹	اجرای مرحله اول آزمون
۱۲	پول بیشتر، تقلب بیشتر
۱۳	گیر انداختن دزد
۱۵	در دنیای واقعی
۱۷	فریفتن
۱۹	فصل دوم: شوخی با عامل فریفتن
۲۱	بسیاری از شرکت ها مدت ها است از این موضوع باخبرند
۲۳	درس هایی از قفل ساز
۲۴	چکار کنیم تا مردم کمتر تقلب کنند
۲۵	دزدیدن دستمال کاغذی
۲۷	یادآوری های مذهبی
۲۷	ماجرای جویی با سیستم درآمد داخلی (IRS)
۳۱	همیشه عملکرد شرکت ها منطقی ست!
۳۱	چند نکته اخلاقی
۳۳	فصل سوم: گلف
۳۵	حرکت توپ
۳۶	ضربه آزاد در گلف
۳۷	واقعیت مبهم

۴۱	فصل چهارم: چشم‌پوشی عامدانه.....
۴۳	اجازه دارم صورت شما را تتو کنم؟.....
۴۵	هزینه‌های پنهان مساعدت.....
۴۷	شوخی با شرکت‌های داروسازی.....
۵۰	سرهم‌بندی اعداد.....
۵۲	دانشگاهیان نیز در معرض خطرند.....
۵۲	فرد مت و نقطه اطلاعات.....
۵۳	شفاف‌سازی: نوش دارو؟.....
۵۶	چاره چیست؟.....
۵۹	فصل پنجم: چرا هنگام خستگی همه چیز را خراب می‌کنیم؟.....
۵۹	بیایید کیک بخوریم.....
۶۱	ذهن خسته.....
۶۲	زمان خستگی قاضی‌ها.....
۶۳	آزمایش اخلاق.....
۶۴	مرگ پدر و مادر بزرگ.....
۶۵	قرمز، سبز و آبی.....
۶۷	فشار در زندگی روزمره.....
۷۱	فصل ششم: چرا پوشیدن اجناس تقلبی قلب را بیشتر می‌زند.....
۷۳	از ارمین تا آرمانی.....
۷۵	به تمام برندها می‌گوییم Chloes.....
۷۷	تأثیر عبارت "به جهنم".....
۸۰	تا مرز بیهودگی.....
۸۲	تا جایی که ممکنه تقلب کن.....
۸۴	این کتاب را ندزدید.....

۸۷	فصل هفتم: خود را فریب می‌دهیم
۹۰	خودیاری در کسب نمره بهتره در تست هوش
۹۲	تمام مدت می‌دانستم
۹۲	عشق ما به اغراق
۹۴	سربازان قهرمان
۹۶	خود فریبی در ورزش
۹۸	خود فریبی و خودیاری
۹۹	برخی از تأثیرات دروغ
۱۰۱	فصل هشتم: خلاقیت و عدم صداقت
۱۰۲	خود را فریب می‌داد
۱۰۴	منطق سکه
۱۰۴	مغز انسان دروغگو
۱۰۶	خلاقیت بیشتر مساوی است با پول بیشتر
۱۰۷	آیا هوش هم اهمیت دارد؟
۱۱۰	بسط عامل فریفتن: موضوع انتقام
۱۱۳	داستان ایتالیایی انتقام خلاقانه
۱۱۶	دپارتمان متقلبین
۱۱۸	نیمه تاریک خلاقیت
۱۲۱	فصل نهم: قلب مانند عفونت است
۱۲۴	سرایت قلب در کلاس
۱۲۵	سیب خراب
۱۲۹	بیانیه مد
۱۳۱	همرنگ جماعت شدن
۱۳۳	شرکت‌های تهیه مقاله
۱۳۵	چگونه سلامت اخلاقی خود را دوباره بدست آوریم؟

- فصل دهم: تشریک مساعی در تقلب ۱۳۷
- تقلب نوع دوستانه: حداقل هزینه‌های موجود در همکاری ۱۴۰
- مراقب باشید: منافع موجود در همکاری ۱۴۱
- تعمق در شرایط جنیفر ۱۴۲
- روابط بلند مدت ۱۴۵
- وارونه‌گویی کار گروهی ۱۴۷
- فصل یازدهم: پایان نیمه خوش بینانه ۱۵۱
- مجرین واقعی چه؟ ۱۵۲
- چند نکته در مورد اسلافات فرهنگی ۱۵۳
- تقلب و خیانت ۱۵۵
- اقدام بعدی برای انجام چیست ۱۵۷
- بیاد آور که مرگ نزدیک است ۱۵۸

چرا دروغ اینقدر دل چسب است؟

"تنها راه فهمیدن اینکه آیا فردی صادق است یا خیر، پرسیدن از اوست، اگر

جواب داد بله، پس او یک کلاه‌بردار است." (گروچو مارکس)

علاقه من به موضوع تقلب از سال ۲۰۰۲ آغاز شد. تنها چند ماه پس از سقوط شرکت اینرون، هفته‌ای را در کنفرانس مربوط به مسائل تکنولوژی می‌گذراندم. شبی در حال صرف نوشیدنی، با «جان پری برو» آشنا شدم. این را از اشعارش کم و بیش می‌شناختم اما هنگام صحبت با او متوجه شدم که به عنوان مشاور با چند شرکت از جمله اینرون همکاری می‌کند. در سال ۲۰۰۱ موضوع سقوط وال استریت از طریق خلاصه‌ای در حسابداری و همراهی عامدانه مشاوران شرکت، آژانس‌های رتبه‌بندی، اعضای هیأت مدیره شرکت‌ها و شرکت‌های حسابداری که اکنون برچیده شده‌اند از جمله، آرتور آندرسون و اینرون رخ داد. این شرکت‌ها آنقدر از نظر مالی رشد کردند که به راحتی زمانی که فعالیت‌هایشان نمی‌توانست پنهان به دست، مامداران تمام سرمایه خود را از دست دادند، برنامه‌های بازنشتگی از بین رفت، هزاران نفر خود را از دست دادند و شرکت ورشکست شد.

زمانی که با جان مشغول صحبت بودم توضیح و تفسیر و اشتیاق کورکورانه‌اش خیلی برایم جالب بود. ولو اینکه او مشاور اینرون بود و شرکت دیگر داشت از کنترل خرج می‌شد او می‌گفت هیچ مورد مشکوکی را در این مدت ندیده است. در حقیقت او می‌خواست به همه ثابت کند که اینرون هنوز یک شرکت برتر است و از نظر اقتصادی جزء بالاترین شرکت‌هاست، در حالی که خبر شرکت جزء تیر اول تمام اخبار بود. حتی جالب‌تر این که به من می‌گفت وقتی از این موضوع خبردار شدم هیچ نشانه‌ای ندیدم و نمی‌توانست باور کند که این موضوع حقیقت دارد. این موضوع باعث شد من اندکی صبر کنم. قبل از اینکه با جان صحبت کنم، فکر می‌کردم فاجعه اینرون تنها توسط سه نفر انجام شده (جفری اسکیلینگ، کنیسلی و اینرو فاستو) که با هم در یک برنامه‌ریزی خاص، مقیاس بزرگی از حساب‌ها را دستکاری کرده بودند. حالا اینجا با فردی

نشسته بودم که هم او را دوست داشتم و هم برایش احترام قائل بودم، او هم داستان دیگری از شراکتش با انرون داشت که به علت عدم صداقتش نبود بلکه به خاطر چشم پوشی از خطا بود.

در حقیقت تمام افرادی که در انرون بودند از جمله جان عمیقاً در فساد غرق شده بودند اما فکر کردم شاید نوع دیگری از عدم صداقت در کار است و آن هم مربوط به چشم پوشی است که توسط خیلی از افراد مثل جان انجام می شود از جمله من و شما. شروع کردم به فکر کردن به این موضوع که اگر این عدم صداقت عمیق تر از چند عدد سیب خراب باشد و چنین چشم پوشی در شرکت های دیگر هم ممکن است، وجود داشته باشد. از طرف دیگر فکر کردم شاید اگر من یا ده ساله شانور شرکت انرون بودیم ممکن بود همین گونه رفتار کنیم.

مجذوب من به تقلب و دروغگویی شدم. منشأ آن کجاست؟ ظرفیت انسان ها برای صداقت و عدم صداقت تا چه اندازه است؟ و شاید مهم تر از همه، آیا عدم صداقت تنها به چند سیب گندیده ختم می شود یا به سرعت گسترده تر از آن است؟ به این نتیجه رسیدم که جواب سؤال آخر می تواند باعث چگونگی برخورد ما با عدم صداقت شود، اگر تنها چند سیب گندیده مسئول تمام تقلب ها در دنیا هستند، شاید بتوانیم آن مشکل را حل کنیم. دپارتمان های نیروی انسانی می توانند هنگام استخدام یا در طول مدت زمان مشخص برای رهایی از دست افراد متقلب دنبال آنها باشند. اما اگر این موضع تنها به چند نفر ختم نشود به این معناست که هر فردی در خانه یا محل کار می تواند دروغگو باشد، از جمله من و شما. در همه ما ظرفیت خلافتکار بودن را داشته باشیم باید ابتدا متوجه شویم که این عدم صداقت به مرور به وجود می آید و سپس راه های کنترل و مهار کردنش را در وجود خود پیدا کنیم.

درباره علت دروغگویی چه می دانیم؟

در اقتصاد منطقی، موضوع تقلب از دانشگاه شیکاگو و اقتصاددان «گری بکر»، برنده جایزه نوبل نشأت گرفته است. او گفته که ابتدا، مردم همه مسائل را از نظر منطقی بررسی می کنند سپس مرتکب جرم می شوند. همانطور که «تیم هافورد» در کتاب خود تحت عنوان "منطق زندگی" مطرح کرده، به وجود آمدن این تئوری، کمی دنیوی بود. روزی بکر برای یک ملاقات دیرش شده بوده و هیچ جای پارکی برای ماشین خود پیدا نمی کرد، بالاخره تصمیم گرفت به صورت غیرقانونی پارک کند و بی خیال جریمه شود. بکر به این موضوع فکر کرد و تمام شرایط را سبک و سنگین نمود از جمله گرفتن شدن، جریمه، حمل با جرثقیل همه یک طرف، سر وقت

به ملاقات رسیدن هم یک طرف. تمام سود و زیان این کار مورد توجه وی قرار گرفت، اما هیچ جایی برای درست یا غلط بودن آن، در نظر نگرفت تنها نتیجه منفی و مثبت این کار مطرح بود. بنابراین مدل ساده جرایم منطقی^۱ (SMORC) به وجود آمد. بر اساس این مدل اکثر ما مانند بکر، فکر و عمل می‌کنیم. تمام انسان‌ها به دنبال منافع شخصی خود هستند حالا این کار را از طریق سرقت بانک یا نوشتن کتاب انجام می‌دهند که بر اساس منطق محاسبات ما غیر منطقی است. طبق منطق بکر اگر پول کافی نداشته باشیم و برحسب تصادف نزدیک یک فروشگاه خوب باشیم، سریع ارزیابی می‌کنیم چقدر پول در صندوق است، بعد احتمال دستگیری و تصور این که اگر دستگیر شویم چه مجازاتی در فروشگاه منتظر ماست. بر اساس ارزیابی سود و زیان سپس تصمیم می‌گیریم آیا به این فروشگاه دستبرد بزنیم یا خیر. اساس تئوری بکر تصمیم در مورد صداقت است مثل تمام تصمیمات دیگر که بر اساس سود و زیان گرفته می‌شود. مدل SMORC یک مدل ساده‌ای از صداقت است اما سوال اینجاست آیا می‌تواند به صورت دقیق رفتار افراد را در دنیای واقعی توصیف کند. جامعه دو نوع ابزار برای برخورد با دروغ و عدم صداقت دارد. اول، افزایش احتمال دستگیری است (از طریق استخدام نیروی بیشتری از افسران پلیس، نصب دوربین‌های مخفی) و دوم، افزایش منافع خاص یا مجازات افراد دستگیر شده است. دوستان من، این مدل SMORC است با قابلیت‌های اجرایی به صورت عمومی در اجرای قانون و عدم صداقت.

اگر این مدل ساده SMORC با تصویری از عدم صداقت، درست و ناقص باشد چه باید کرد؟ در آن شرایط روش‌های استاندارد برای از بین بردن دروغ، نامناسب است. اگر این مدل، مدل نامناسبی برای احتمال حدس دروغ باشد باید ابتدا متوجه شویم به نهادهایی مردم را مجبور به تقلب می‌کنند و آنرا در کنترل عدم صداقت بکار گیریم این دقیقاً موضوع همین کتاب است.

زندگی در دنیای SMORC

قبل از اینکه نیروهای درونمان را برای تحت تأثیر قرار دادن صداقت یا عدم صداقت مورد ارزیابی قرار دهیم، بیایید یک آزمایش کوچک انجام دهیم. اگر بخواهیم به صورت جدی مدل

¹ Simple Model of Rational Crime

اسمورک (SMORC) را در زندگی پیاده کنیم، زندگی ما چگونه خواهد بود چنانچه تنها سود و زیان رفتارهایمان را در نظر داشته باشیم؟

اگر در دنیای کاملاً اسمورکی زندگی می‌کردیم و تصمیماتی بر اساس سود و زیان می‌گرفتیم، منطق چه کاربردی داشت؟ در آن هنگام، اصلاً بر اساس احساسات و اعتماد تصمیمی گرفته نمی‌شد مثلاً کیف پولمان را در کشوی اتاق کارمان حتی برای یک دقیقه بیرون رفتن، رها نمی‌کردیم. تمام پولمان را زیر تشک قرار می‌دادیم تا در امان باشد. اصلاً از همسایه درخواست نمی‌کردیم نامه‌هایمان را در طول مسافرت، پیش خود نگهدارد از ترس اینکه مبادا چیری از اموالمان را بدزدد. همکاران را مانند یک شاهین زیر نظر می‌گرفتیم. هیچ ارزشی در دست دادن به سوطه به عنوان توافق وجود نداشت. قراردادهای قانونی تنها برای معامله لازم بود و این بدین معناست که تمام وقتمان را باید صرف جدال‌های قانونی می‌کردیم. باید تصمیم می‌گرفتیم اصلاً به بارشویی جن آنها زمانی که بزرگ می‌شوند، تمام اموال ما را غارت می‌کنند و زندگی با آنها در یک خانه جمعیت‌های فراوانی برای این کار فراهم می‌کرد.

مطمئناً خیلی راحت است فکر کنیم مردم معصوم نیستند. تمام ما انسان‌ها از عالی بودن، فاصله زیادی داریم. اما اگر شما هم موافقت کنید که مدل اسمورک تصویر صحیحی از آنچه ما فکر یا عمل می‌کنیم نیست و توصیف دقیقی از زندگی روزمره ما ندارد، این آزمایش ذهن به ما می‌گوید اگر منطقی باشیم و بر اساس خواسته‌های خود عمل نکنیم، آنقدر هم مرتکب تقلب و دزدی نمی‌شویم.

فراخوان تمام طرفداران هنر

در آوریل ۲۰۱۱ تئاتری با عنوان "زندگی آمریکایی" در مورد زندگی بی‌پولی به نام «دن‌ویز» دانشجوی جوانی که در مرکز هنرهای نمایشی جان اف کندی مشغول به کار بود، به نمایش در می‌آمد. شغل او تهیه موجودی انبار برای فروشگاه بود که آنها را به صورت هدیه به فروش برساند. در آنجا حدود ۳۰۰ نفر نیروی بازنشسته که عاشق تئاتر و موسیقی بودن اجناس را به بازدیدکنندگان می‌فروختند. این فروشگاه‌های هدیه مانند ایستگاه‌های فروش لیموناد در آمریکا که توسط کودکان اداره می‌شود و هزینه‌اش معمولاً صرف کودکان بیمار می‌شود، بودن پول‌های دریافت شده، ثبت نمی‌شد تنها صندوق‌هایی بود که داوطلبان در آن پول می‌ریختند. اینکار تجارت پر سودی بود، بیش از ۴۰۰/۰۰۰ دلار در سال. اما مشکلی بزرگی وجود داشت که از آن

مقدار حدود ۱۵۰/۰۰۰ آن هر سال ناپدید می‌شد. وقتی دَن این خبر را به مدیر خود اطلاع داد، او تصمیم گرفت دزد را گیر بیندازد. متوجه شد که یکی از کارمندان جوانش مسئول رساندن پول به بانک بود. به یکی از آژانس‌های کارآگاهی آمریکا خبر داد و کارآگاهی در این زمینه به او کمک کرد. یکی از شب‌های ماه فوریه، تله‌ای گذاشتند. دَن سندهای علامت‌گذاری شده را در صندوق پول قرار داد و رفت. بعد او و کارآگاه در همان نزدیکی‌ها در بین بوته‌ها پنهان شدند و منتظر ماندند. زمانی که آن کارمند مشکوک محل کار را ترک کرد او را دستگیر کردند و در جیبش سندهای علامت‌گذاری شده را پیدا کردند.

آیا این بان موع بود؟ خیر، نه آن‌طوری که به نظر می‌رسید. آن کارمند جوان تنها ۶۰ دلار دزدیده بود. حتی بعد از برکنار شدن او باز هم پول‌ها گم می‌شدند. مرحله بعدی برای دَن روشی جدید برای تهیه لیست قیمت‌ها و صورتحساب‌ها بود. به بازنشستگان گفته بود هر جنسی که به فروش می‌رسد و هر مالی دریافت می‌کنند، به صورت مکتوب درآورند. حتماً حدس می‌زنید که دزدی تمام شد. مشکل تنها اینک دزد نبود، بلکه تعداد زیادی از افراد بازنشسته عاشق هنر که به کارها کمک می‌کردند نیز بودند.

نکته اخلاقی این داستان همه چیز بود جز راهی رسیدن به تعالی. همان‌طور که دَن نشان داد ما اگر شانس و موقعیت داشته باشیم، هم دزد می‌کنیم و هم کلاه سر یکدیگر می‌گذاریم. همیشه افراد زیادی نیاز به مراقبت دارند تا تمام کارها، درست انجام شود.

هدف اولیه این کتاب ارزیابی نیروی‌های منطقی سود و زیان است، که منجر به رفتارهای غیر صادقانه می‌شود. زمانی که پول زیادی گم می‌شود، معمولاً فکر می‌کنیم کار یک مجرم سنگدل است. ولی همین‌طور که در داستان عاشقان هنر دیدیم دزدی و تقلب معمولاً مربوط به یک فرد نیست بلکه نتیجه کار افراد زیادی است که تنها مقدار کمی از پول یا سرمایه را به صورت مداوم برداشت می‌کنند. معمولاً به دنبال نیروهایی هستیم که ما را مجبور به تقلب می‌کنند و بررسی دقیق‌تری انجام می‌دهیم که چه چیزی باعث می‌شود صادق بمانیم. اینکه چگونه عدم صداقت و دروغ، وجهه زشت خود را از دست داده‌اند و چگونه ما به خاطر منافع شخصی تقلب می‌کنیم و چهره بسیار مثبتی از خود نشان می‌دهیم. همین رفتار موجب دروغ و تقلب‌های بیشتری در ما می‌شود.

هنگامی که گرایش اصلی ایجاد عدم صداقت را پیدا کردیم می‌توانیم با انجام چند آزمایش که به ما کمک می‌کند نیروهای روانشناختی و محیطی که باعث افزایش و کاهش صداقت در

زندگی روزمره می‌شوند، از جمله تناقض در خواسته‌ها، جعل، التزام، خلاقیت و خستگی را بهتر بشناسیم. جنبه‌های اجتماعی دروغ و تقلب، از جمله تأثیر دیگران بر فهم ما از درست و غلط بودن است و ظرفیت ما برای تقلب هنگامی که دیگران از عدم صداقت ما منفعت می‌بینند. بالاخره، سعی می‌کنیم بهتر متوجه شویم عدم صداقت چگونه صورت می‌گیرد و تحت چه شرایطی ما کمتر یا بیشتر صادق هستیم.

اضافه بر نیروهایی که منجر به عدم صداقت می‌شود، یکی از منافع عملی روش‌های اقتصاد رفتار، عواما، داخلی و محیطی موثر بر رفتارهای ماست. زمانی که بتوانیم به درستی این نیروها را شناسایی کنیم مطمئناً قادر خواهیم بود هم به خود و همچنین به محیط اطرافمان کمک کنیم تا در این رفتارهای بهتر و نتایج موثری روبرو شویم.

امیدوارم تحقیقاتی که در این زمینه انجام داده‌ام و در فصل‌های مختلف این کتاب مطرح شده، به ما کمک کند بتوانیم دلایل رفتارهای غیر صادقانه خود را بهتر بشناسیم و راه‌های کنترل و محدودیت آن را بیابیم.